

شیخ زکان

سید امیر احمد بن زکان

خط مترجم علی محدث حسین

قصتی از کتاب شماره ۲۰۱۲۵

که طای در روزی تسویه شد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ زنجان

## میرحسین خان ملک

لهم از عبودت من مجبور است از داده ای ایهاد و عذت تصور خوب

در دسته ۱۵۹۷ قمری خدیجه خانم حسین زنجانی مادر شاهزاده ۱۵۹۷

Asked by  
Bahā'ullāh through  
Sa'mandar

نامور شد لذت غصه و دلیل از قدرت زنجان داشت پس از مادرش

و هسته دست دارد قدر داشت و بر بر دغیره از کن صادری داشت

Asked Bahā'ī  
Muslims &  
Nabat

و بقیه ایضاً فی فی از دین و دین از رای سیمین من روی این هسته دست

اخلاقی امیدوار نگشید و لفظ نو شیر تاریخ مانند در این دین

و محبوبیت انباء آید و بعد این علم المعرفت نیز راحی نیز

درست بود و در تمام کشور و قصبه از این ملک خود شد که اگر چنین

مهارمه آگاه نیز نیز دو قدر داشت راه امیر و خوارج هم توانسته باشد این  
 نیز نیز بود لذا خوشبخت بودند و دو قدر داشتند  
 در مردم انداده بودند از زیارت و مسافرت و مسافری داشتند  
 امر با سه دلیل از زیارت امر با سه دلیل از زیارت امر با سه دلیل از زیارت  
 فرمودند و دلیل اول از زیارت خود از زیارت مسافری از زیارت خوب  
 آن خود مادر عبد ابراهیم پسر و در زیده امیر بادر و بعضی کرایات هم  
 کسب میکردند آنرا فرزند از زیده امیر بادر که در عصیان  
 عیین است و مادر داشت مسعود ایشان خود را خوشتان میکردند که از زیده امیر بادر  
 ایشان مسماهه داشت شور و مسیده را حوم نمودند مشرع لوزه و دلخیش  
 شور و دلخیش داشت و قبده به ریگر در مسراه از عصیان است لغایم را ایشان  
 خواست مخواست و دیواران ایشان را در برابر داشت و دلخیش مخواست و دلخیش  
 آنهاست و مسعود بیوت هفت سال مسعود ایشان را در لغایم و مسیده  
 بیوزه است و زیرین از والدین آن خود مادر عبد ابراهیم داشت  
 آگاه ایشان خود نقوص میگرم میگرم ایشان مسیده داشتند و ایشان  
 نزدیکی داشتند و ملاز ایشان دیدند مخواست و دلخیش داشتند  
 دیدند ایشان مسیده داشتند و مسیده داشتند و دلخیش داشتند  
 دلخیش داشتند و مسیده داشتند و مسیده داشتند

عادت نویس از زبان در زبان از نویس بود که از پردازش  
 عکس را صنعت فراز نهاد و دست گردانم را می‌برد  
 خط سرایت هزار عده از کامین لفظ که در کم عصیت می‌باشد  
 یعنی کلمه حقیقت به زبان از کتاب نهادند این فقره را خلاصه می‌نمایند  
 دین شرایط شروده و سبک خود را مردم ملطف فراموش زنند  
 تو به راهیم دلخوش را بعثه بر و گذشت زندگانی این ایمان را بر جاید من  
 در از دنام که نیچه بتویزی فریاد را باز نمایم زندگانی دفر را توانند  
 را در راه ایمان را بخیل داد این داروی ایمان را فهمیدند  
 بلند شکر سعد متقدره ترسیمه مخصوص است ایمان ایمان را فهمیدند  
 عذر شد حقیقت می‌زندند و نازد را علاوه بر این در اینجا نیزه  
 دندز مردمی می‌شود در محبی با جایت ایمان و دعا رحمت را  
 دین ایمان خاتمه بیان نمایند علوان ایمان می‌فرمایند که کسی که ایش  
 را خون خریش بعثه آشید پاشد و آفرش ایمان معلوم هم شد زیارت  
 حجت زنی از های درست پیرین محکوم شدین بر خفت و نیم  
 اول از اینکه طفل در یک مادر خون نیزد بلکه خون خود را بخورد  
 اکثر خون خود را بخورد و با مرد بول دست می‌شود و می‌شوند  
 جفت بچه تیهو و لاز راه ناف خوب خون کم کم و خوب طفل است

Syphilit-  
Kamik  
closed  
by him

Cloaca  
civeseller

Hujjat  
answers  
a  
Magtahid

سید محمد بن امیر شیرازی و دادلی خان روزگفت در پیشست  
 شرکت پیشنهاد داد روزگفت امیر شیرازی در حضور علی‌اکبر  
 در این نظره می‌باید شهر زیدگفت اما بر این نظر که از این باب  
 اخراج شرکت کار جست زنگنه می‌گردید این شرکت این شرکت  
 علاوه قیمت داشت که در این شرکت هزار کوچه ایجاد شده بود خواست  
 برادرانه که می‌باشند از این نهاد بگذرانند که از این روز  
 مقدار در بخش خوزستان بدل خواستند از برادرانه این بحث را با این طبقه همراه  
 پنجه بخواهند از حضرت امیر شیرازی علی‌اکبر شرکت کار جست زنگنه  
 در این روز حضور علی‌اکبر مقدار مبلغی متفق نهاد اما کاشت این کار  
 لزیبل در آن در درگاه حضرت امیر شیرازی در راه خواستند که این روز تقدیر  
 مسلم شد که این مبلغ را از این امیر شیرازی بگیرند این روز  
 بیان این خواسته بحث با آن بر جذب اثبات فرمودند که این روز تقدیر  
 شرکت اصلی این مبلغ از اینی است درگاهی نیافر بخشی  
 نموده امیر شیرازی از این مبلغ این مبلغ شرکت کار جست زنگنه  
 داشته باشد که این بحث بجایی مبلغی خواستند از این روز  
 با این مبلغ درگاه خواستند مبلغ ۴۰۰۰ دیناری به این مبلغ از این روز  
 که از این کار در گروه مسکن فخر از اینها روز زیده نظر را با این خواست

دو لازم می‌باشد و با تقدیر دستمال را باید پر فخر نمود و این در این پیشوا  
نفرم قرآنی که در برداشت آدم در درون زندگانی خود از خانم پسرش را اسر  
برینیه محبت زنی خواست فرمود که این مردم این را در عرض جای خود  
بجز خود فاریز از شرکت نمایند. بعد اینی خواست نخواست پس از این شرکت زر از اینها  
که در شرکت اینها نخواستند اینها را پرسیدند و اینها شرکت از اینها  
خواست محبت کلمه ای مردم را بثکنند و اینها اتفاقاً دلالت نخوازند و مرد  
از اینها می‌گویند در عین این دادنیان این شرکت شده و در اداره اینها نهاده شده  
ایام مخفیه که در راه چوئن تراویدند همکه شرکت یو هرم می‌گردانند و اینها را  
حال شدن و صفت را می‌گویند و اینها دعوه و صفت همچویه هستند و در اینها آورده شد  
و زیر یک گرفته باشند بکسر فلی مخفیه شدند و قاتم از جای این محبت در اینها هم  
و مخفی نمی‌گردند اما ای کرده آمر می‌گویند دو لازم داشته باشند و مخفی نمی‌گفتهند حق ایه  
غیر از محبت زینیه مخفی نمی‌گشتهند و بروز ای  
عنوان داده ای داشت و دادنیان ای  
می‌گویند که اینها از راه ای  
آخر ای  
که کسر ز خواص شرکت محبت زنی خواهد بزرگی این خواسته ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
نمی‌گفتهند بلطف ای ای

که نیز در روز بیست و پنجم کارخانه استادیار خود را عجیب دید از این  
 در عین طور ب بعد از شنیدن این خبر از همایون اگرچه می خواهد خبر را  
 مسلم ندارد اما زیاد شنیدن باشد از این دلیل در آن دوره بخوبی چشم  
 خود را بین در گفتند که این را از خودش می شنیده باشد اما از آن روز  
 پس از این پاشرایی نیست دفعه دیگر شنیدن خبر را که از تکمیل  
 این فتوت طلبی ایشان بعد از مدتی از آنها مطلع شد و باید این میان  
 این مدت این معلوم شد که در این روزهای اولیه این خبر را  
 مصروف را از شاه عباس از انتشار نمایند خود را برای این خبر بروان  
 کلم و نیل ضمانت داشتند از این نیاز نداشتند که این خبر را  
 بخیل افتد و جب تراویح شدند از شاه لازمه نداشتند این این  
 حیران دادند این جب که این طبقیم خواسته از این روزهای اولیه از خود  
 برهنه شدند این بجه عالمه بگزینند که این خبر را از این روزهای اولیه  
 همان مکانی چه عقیقی دارد داشت داشته که این می شدند این مکانی از این  
 بعد مردم این را از این دلیان و حقیقی آرا کلیع مکنته بینند که کرا  
 کا این روزهای نزد عقیده ای از این را از این داشتند این بگزینند  
 بعضی باشند و دلایل داشته این عقیده بخوبی که این قائم موافق همان تحریره  
 نخواهد قائم آن اگر که این خبر کم من قابل می باشد این خبر را اینهم فرمیده

و در چهیتر مصنفین لغونه نه نمایند از همین به بیکت ناز جماعت را از کلمه  
ناز جمع را پس از آن دو کلمه اداره زن از سیده باب را در این آن خود را  
رسانید و از این مقصود عالیان به کشف شد - آن سه دستور داشت  
کام مراد است و بزم و تبلیغه از این کاره باز نظر باشند نه این نهم از این کام  
اد هشتم علم من در نزد عالم امثل ندانی دواین مرده را پیش آنها بسته حق را  
بمنشی شنیده بخواسته اینها حبس زدن نهاده بزرگدهن اهل کام را جو  
ارد زد و در  
دشید از همه مرگ کردند و شدند و مُشترد بگیر سدا لغونه و فدریه قازم باقیه  
کوشش چشم لغونه در رو در دل ایام صور از این ترازه اینها صوره نداشتند  
در حباب آن در اینهمه مثناهه لغونه چون کنی کنی از اینها نهاده بجهت از برده در آن  
تو پریداده این تظریه مروم تو در اینجا او گردیده بخیر نکه کنی نز  
در راه داریم تو درین لغونه در بیان نکنی کنی بدو از همین خفا شر عدای  
در گرگه قرآن را کنید از هم را محبت نهی نزهه صفویان را دارند که در  
زمان احوالات پیده بی اطلاع و مهد لغونه فرستند و خد طهرا از ز  
آیت نزدیک مده - همراه دشته دارند فردن شهزاده ای فردن  
شده تا هم را گفتند که بکنم بده بسی این مرزا آنها می دزد  
برگردش سیده بی را در این تقدیم باگر لغونه از راه فردیج دارد

سلطان نیز شدند یک نزدیکی را داشت عربی نهادند از این خبر خود است  
 و از این آنکه از این پیشنهاد مبتکر را از این نزد خود بگیرد فرمودند و خیر را  
 میگیرند و این خواسته شد با این خبر را حذف کردند و برابر باعث شد  
 که این زبان را در فارسی نیز نداشته باشد و این میخواستند این را بگیرند  
 قلچ فان کرد با این پیشنهاد مبتکر را حذف کردند و این را با این طور نمایند  
 هر چنان تحت انتظاً بر زند صبح خواهد بود و این طور تبریز را حذف کردند  
 خد از این را درستند و باید از زبان این که این خبر را داده آنندند بخوبی بخواهند  
 که از این میخواستند این پیشنهاد را میگیرند از این لحاظی را مستحب خواهند  
 آن و خاتماً از این سه اینکه اینکه این خبر را که خوب است باید این را  
 از این را بخواهند و بخواهند این را در این فتح شریعت به کارهای این از این را  
 بخواهند و این بخواهند این را در این فتح شریعت به کارهای این از این را  
 میگیرند این را در این فتح شریعت به کارهای این از این را در این فتح شریعت به کارهای  
 از این را در این فتح شریعت به کارهای این از این را در این فتح شریعت به کارهای این  
 میگیرند این را در این فتح شریعت به کارهای این از این را در این فتح شریعت به کارهای این  
 میگیرند این را در این فتح شریعت به کارهای این از این را در این فتح شریعت به کارهای این  
 دوست قبول نمایند اما از خود را اینها لایع میگیرند و این بعد از این خبر را در این

پدر اراده فرنگیه شد بزیل دیگر و مسخر در سردار بعنی الحکمت نادمن زنگ  
 زدن نشی باید که هر چنانچه زنگ زنندگان نمیتوانند میریدند کاره  
 اگر سید باشد مرا لازم کان آشنا نظره - خانه فخر من است نه اینکه در  
 پسر ادم من هم چیزی نیست و حال اختر من هم هر تا سه باب را نتوانم ای  
 داشته باشند اما دلیل را نمی آمده ته و خود را اشنا آمده نمیگردند از هفتم  
 هشتم دادم این را زنگ از این سر بر تکرار آنها بارگو خوبه یعنی من لازم کاری پر کن  
 شنیدم خواست عذر کنند از آصل نکره - متفهم نمیگردند از این قدر نه  
 اذیت - ولی عینده بگو در سر بر مسلطت هفتاد ریاست و امیرکردار در و زاده  
 این قدر که هفت جمیعت زنگی را با دندان خواره عالم زنگان شش هزار کسر  
 چاپ سر بر - آورده که بند از دلیل نام علم از در باره ای را کمتر نزدیم را  
 چشم روشنی میگفت آن زمان همکران زنگان مجید اور دلم فارغ نداشتند -  
 بعد در تلاش کرد از این خبر بر آنسته که بگویی خواه را را باز زنگ  
 زده که بدانی دله را زهان خواه دیگر کسی خواست تیغی فیلدات را  
 نگردند تا دندان را قطع ننمایند بلکه سر بر تازه زبان داقع شر بدهون لرزدند  
 همچنان - اگر هر شو، همچنان تفریه بهان تسلیم که بگویی خواه  
 هست بحیث بخوبی نه از این دلیل بخوبی دلیل بخوبی دلیل بخوبی  
 مخفیه همچنان دنیا همچنان واقع شده این خبر در ایران تشریف شده زنگان

پس از آینه مید بی از زمان نیز اوت و عایت و در دل این  
زندگی بجهت زبانه ای از زنچ و گیران شدن که کوئی نمی باید  
آن را بافت خواهد کرد ازین حرف باید آن را بخوبی متفق شد بزرگ  
لطفی کرد تا اگر از اوت و ب شدن و لش جای خود را بفرغه -

و زور در مکم کوچه هنر طفل با مید بکرد هر اتفاقه کی ماید و در گری  
نم بوقتی دلایل طفل سه گشته شد و بچه باید فراز کنی زانه حکمت  
آیین کیه دیگر را غصی کرده بگزینست و زندگی خود را باید آن که هر چیزی  
جهت زبانه مطلب رسانید و مفهومی خنجر بخشد این درین میتوانم آنها  
نمایند و بجهت بر قوی بخود که اندیشه دینه ای دارند این طفل و خبرش بب  
گزند است لایند و دارند و زر آفری و در این حال بخشنادن گزند  
نمیست اگر هشتاد هفتم دیست هشت بدر شناس این بخشناد و دیگر کننه از زن  
پاکت و ایگزنت رسندند قبول نمی بجهت فرمونه بروی بروی برد گزند  
بیو ماهیل خارج از دور بروی بروزه فرازه و تراوایه ای از شدن در عیل  
که از مادرات سبقت نمایند و از ازیزی گفت بچه حیا گلکنید هم آنرا زر  
راه نمی بند و بگفتند از فرم ایم که باید را کنید از این دنای را راه  
نمی بیم حرف بعد هشت شنبه بجهت زبانه ای زاده برسان از فرات  
باید فرقی در شن خواهد گزیند و دست بگذارد و زر از ازه پنداشتر بکرد

از پایان رسیدند زدد حوزه شد در بزرگترین استد که ۲۰ را برداشت  
 برداشت این مطلب باعث عناوی نام پس بای دفعه دفعه شد فرد افونز  
 از علاشر در حکومت در بحیره از در فرد بزرگ حکومت ساری در این  
 کشور بوده بیرون اسلامی در این ایام بعده از این شاهزاده دارد  
 حکومت شاه عرض مخفف از آن داده و حکومت ازین شاهزاده در وقت  
 جمیعت را درست لشته فخر خواهیم بود عجیب اور راه گفت اغطیه اشان نمکر  
 آوردن جمیعت بین آن نیست - علاوه بر این مخفف و تدریس که در قرآن  
 ناز همراه است در ناز جمیعت چند و مخالف سرویل نزد از  
 شاهزاده نزد است - بگویید بجز از آنها فراموشیده و جمیعت را بگیرند و درین  
 ایام خبر را ازین گفتند - بیرون اسلامی در پوشید و طلاق کرد  
 آن را نزد از این اینجا میگذرد - بین مسمی جمیعت است برین ایام در  
 بجز مسجد بیرون از مدعی شوکه از کید و نخست غافل شویش شد جمیعت نزد در  
 پرین در بزمیه بپرسی بر قدر نفعه و جمیعت میگیرند میباشدند -

مرصلح سعد بن عبیر رئیس دانشی و بهادرت شفیع بیرون از  
 شفت این را که از در گفت مردم جمیعت شمارانند میگیرند - مرصلح  
 ازین در نظر نظره یا فحسب از این از دل برگشته که جمیعت را فطراب  
 در جمیعت افهام نمیگویند - مرصلح بجهت نسبتی درست بگیرند و بجهت

سین مرصدیم سینه لای ایلیان رسیده اند تجهیز او خوبت باشند نه  
رد شن سینه مرصدیم زوشن نی ایلیان در آن کار گردید - لذت داد  
ایلیان در این مدت هفت نزدیکی جمیعت ملکیان زر آن را نهاد -

علمه مرصدیم از در خانه شهر ایلیان رسیده هار خود را بر سر ایلیان گذاشت  
در سینه مرصدیم را قسم را داد که دیگر زن مبار آف را بخواهد نیز مرصدیم  
دیگر نزد - علمه مرصدیم ایلیان رسیده بخواهد خود را در روز زخم را شرالته  
در روز زخم رسیده جمیعت سینه رسیده را بشیعه میگرداند کسی را کنم باید  
لیوگر آورند زخم بقدور زند - بنابراین شاهزاده شرور آنکه خدمت های  
هایت بگیرد آورند - جمیع ایلیان هفت درخت را اشتبهدند و را  
ز خود را بر سر ایلیان رسیده بخواهد از دست داشتند ایلیان  
فلکه شر را در آن آوردند و مردم شیخ میگردانند کسی زدن فردا به کمکی های  
بوده است - برادران کنکه از برابر گشته شد اول نعمت آیینه بگیرد و ملا  
ع عالم فردیست این فرد دقتنه خیز شرور نه هر را داشته از خدمه داشته و حباب  
مازندران چون آغاز تمام شد و عده عالم زدن شرور برش ای شد  
و عده عالم کم وارد اراده حوت سدهن حکم را شر و غصه فرمد فرمد با اینه دلار زد  
پسندن حکم بست که در این زمان رسیده روز جمعه ششم ماه جوس بگرد که نهاد  
در روز بزرگوار جام شکنیده ای ای المدین حکم علاوه ایلیان بر پیش شده بگزیند

نیز امیر علی و مهمن و شتر سعدون پسند زنگفت باید که درست کو یخوار نمود.

The day  
X  
کشور نیز کشید که فردا لکن از همچه هار رسیده باید که راقی قدرت نایند و بقدم  
در روز

باشند و زور را نیز زنگان را افتد عالمیم دعا شده تجیب در روز مردم  
Dwelling

لزمه بود که فضیل شد و دهنه میزند نیز نیز نیز امیر داشت من خشم داده و داشته  
دعا جنتیه و بینیه مهدیه سرما کلمه اقیمه برآورد رفت خواهند بود

رفت نیز نایند زن و زنده نیز هر چند نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز  
دیگر نیز نیز

نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز  
نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز

باز در دیگر که باید باید که جمع کرد - همچنان که شتر از قمه عده کم جمع

شده و دیگر فیل نیز روز روز نیز آزده بکان نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز  
2 Regiments  
set from  
Talib

نیز  
نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز

نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز  
نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز

بلطف سعین زنده دهنه اگرچه بیش از پیش هم فیل و صد و نیز نیز نیز  
نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز

نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز  
نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز

نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز  
نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز

ز خاک پیشنهاد انتقام بگیرد که دستخانه اوز و پوچنگن همین زمان در جنگت هم گردید

پس از دیدار علی وزیر در راه رفت و راه رفت میگردید و هر روز همین پیشنهاد را  
آغاز نمودند اما این حضرت بسیار اگرچه بگزیده شد و این درین بازارهای دیگر  
اینستاده بخوبی شناور سرمه که نهاده اند و از آن پس میگردید و شنیده شد که این علیه  
خواهد بود که این لاد الله ملکه شر را میگیرند میتوانند مرگ را شناور این شر را که پیش  
میگیرند غلبه نمایند بر سرمه خواهند بودند میگفتند و همان یکشنبه آن را  
بین خود شرک که خود این شمار بر پیشورد و بین این روز و دنیا شست - خود را بد  
دشیده از زندگی و با چیزی از حیات اینقدر نمیگیرد و حال اینکه اگر آنرا پیشود آن  
بسیان نیفده بگفی افراد را لذت بردارند و تغیراتی نمیگذرد - حال آن  
آنها که میگویند هر کس که هفت دهته فوت نماید برو او اندر این خود این شر میگیرد  
بسیان و با چنین امر را درز محظی - اینکان اعم زبان درست بود و آن  
هریک است برای آن میگیرد که نیست از قدر عالم اینکان است قدر که نیافرید -  
شدید را نیافرید و این خبر است اینه شر آن از درود - پیغمبر و مقتول شر از راه  
فتنه دارد اینکه آئین نظر میگیرد و گفتن غریل اینهاست ای ای کل  
غریل اینهاست ای اینهاست آفرینه ای اینهاست اینهاست جان آی - از زبان  
بنده است و دست داشتم و همچنان بماله دادم این از من حضرت این شد  
بنفسی که معنی غلبه بر این شرند بنفسی در حقیقت نیز ندم را ایم کنم غلبه شد

بعضی بصری سندو شکیح شد اگرچه عصر کنونی می‌باشد و زمانی باز  
 غیر قدرتمند نیست بلکه اگر برداشت نموده ترا فتنه نموده باشند اگر باز  
 داشت که مصلحتی در این شرایط نداشتند و با اینکه نمی‌توانند  
 خود را هم از این اتفاق بآبادی بگذارند لایم ترا فتح شوند  
 اگرچه اینها نیز این اتفاق را باز نداشتند و اگر از زمان  
 بگذارند باز نداشته باشند کسی نیز از این اتفاق در این کنونه نمی‌تواند خود را بشویش  
 مانند شکنجه نموده و در این شرایط نیز نمی‌تواند مصلحتی در آن را از گفت و بستین نمایند  
 با اینکه این اتفاق را از زمان خود نداشتند و اگر این را از این شرایط بگذارد مصلحتی  
 از آن را نداشته باشند خوب است که اینها بتوانند از این اتفاق بگذارند  
 اگرچه - در این میان ممکن است که در این اتفاق نیز اینها از خود مصلحتی  
 حاصل کنند و این اتفاق را از این اتفاق خواهند نهادند و در این شرایط نمی‌توانند  
 از آن را نداشتم اگرچه اینها از این اتفاق نمی‌توانند مصلحتی در آن را داشتم  
 و این اتفاق را باز نمی‌دانند و اگر اینها از این اتفاق نمی‌توانند مصلحتی در آن را داشتم  
 که این اتفاق را نداشتم اگرچه اینها از این اتفاق نمی‌توانند مصلحتی در آن را داشتم  
 در این شرایط نمی‌توانند اینها از این اتفاق نمی‌توانند مصلحتی در آن را داشتم  
 بنابراین اینها از این اتفاق نمی‌توانند مصلحتی در آن را داشتم

روز جاری درست شنیده مذکور است و در آن هم که بودت کان ملکه زندگان  
 عازمه فتح را میگفت ملعون شد و اینجا میگذرد مند که در آن دفعه زاده  
 آنها خواهش باشند و در این میان همچویم زاده نمیگذرند و اینکه زاده  
 که از اینهاست از اینها خواهد بود و اینکه فتحت ملعون آنهاست لایق باشند  
 اید و کم از آن اتفاق نکند و دیگر زاده های اینها را شاهد نمایند و اینکه زاده  
 ایمان نبود و اخوب نباشد و اینکه بین اینها کمتر کسی نباشد  
 آنها این خواهش را میگیرند و اینکه میتوانند فتح را دندند و اینهاشند و بیش از  
 از بین اینها کمتر کسی نباشد و اینکه فتح را میگیرند این کمتر نباشند  
 که اینهاست و در اینها نیز کارهای آنها ایجاد نمایند ایمان از اخوب شایع  
 و لایق اینها نباشد و اینکه این دیگر کمتر از بین اینهاست و اینکه اینها  
 باید - چنانچه اینکه بین اینها کمتر کسی نباشد و اینکه اینها نباشند  
 ممکن شود و ممکن نباشد و اینکه اینها نباشند و اینکه اینها نباشند  
 آنها خواهش نداشند

+ نفع میگیرند و این کمتر نباشند و اینکه اینها نباشند و اینکه اینها  
 میگیرند و اینها نباشند و اینکه اینها نباشند و اینکه اینها نباشند و اینکه  
 آنها نباشند و اینکه اینها نباشند و اینکه اینها نباشند و اینکه اینها  
 نباشند و اینکه اینها نباشند و اینکه اینها نباشند و اینکه اینها نباشند

ز خاک پیشیده نمایند و باید که دستخانه اوزر پهلوگان میرزه در جنگ نمایند

پس دستور علی دزد هر راهی را که در آن راه باشد بفرمان میرزه نمایند  
از آن دادن اداری حضرت بسیار بگردان گرایش دارد این باید در دیگر  
اسکندر نخال شاپر سرمه که نهاده است از نمایند و بگردان این اعلیه  
خواهد بود لئو فرانسون الله بله که شر را میگذارد میتوانند مرکز شاد را مشترک کنند  
میرستند غنیمه شاپر سرمه با اتفاق مال و همان تهات نه باعث میشانند از آن  
بین خود را که خود اش این برگردانند از این مردم دستور داشت - خود را بد  
دشمن را باز نمایند و با چیزی از حضرت احمد بن معرفه دهان از آنها پیشوایان  
بسیان بگفته بگفته افراد را لذت بردارند و بگفته این معرفه شد - حال آن  
نهایت میگویند هر کس که هفت دسته قوت نداشته باشد باید از اخوند شاهزادین مسلمان  
بسیان داشته باشد از این معتبر اسلام ایام زیان درست بود و آن  
هریک است برای آن معرفه نیست از قدر علم اسلام است قدر که مفتر  
شود و از اینجا در اخیر است ایام زیان از آن برداشت - بین راه میشانند از زردهان  
فتنه دزد اهل آسمان نظر میشوند و گفتن غریبان اینهاست ایالی کل  
غریبان میگند از فتنه آفرینان تهات اتفاق میافتد آن - از زردهان  
بنده است و دستور دهنده را نامه دادن از این حضرت اینهاست میگذرد  
لطفی که معرفی غنیمه را اینها نمیگذارند لطفی در حقیقت نیز نند و اینها میگویند

تاریخ زنجان

## میرحسین خان ملک

لهم از عبودت من مجبور است از داده ای ایهاد و عذت تصور خوب

در دسته ۱۵۹۷ قمری خدیجه خانم حسین زنجانی مادر شاهزاده ۱۵۹۷

Asked by  
Bahā'ullāh through  
Sāmāndar

نامور شد لذت یقین و تسلیح کو فته زنجان داشت پس از مادرش

و هشتاد و دو قتل داشت و بر بر دغیره از کن صاحبی و میراث

Asked Bahā'ī  
Muslims &  
Nabat

اعفاف لهزار تکیه و لقمه نو سه تاریخ مانند در برابر این

و بجا بود اینبار آید و بعد این خله المورد لوز احمد زنجانی

درست میرزا در تمام کشی و قصیص از ملک خود شد که اگر یافته

میں مرید عُسْتَیْرِ حلب بود و آن سے ہم اندھیہ اور خوبیت بے پسر زین نام  
پڑا۔ عُسْتَیْرِ حلب نے اذش نے ایک دوسرے کو اگر کروزد - لذاندار  
بلوچ بود اور از خدمت ہفت نیز ایسے جھیت ملین فرائرنگ نہیں -

الله مرید عُلَمَ از در - خانہ شیر مرید بون دوس چار رخنور ابر مرید بون کیمود  
و مرید عُلَمَ و اقسام را داد که دیگر نیز مبار آف ارٹنور دیگر مرید عُلَمَ  
دیگر نیز - علیہ مرید عُلَمَ بود و بون دیگر نیز نہیں اور رده رخن مرثرا لبته  
در مرید نہ رہت - جھیت ملین درین رواں شنید کست کسی را کہاں ایں  
ایک دوسرے در زند و زخم بے قدر زند - بناء، قوشہ مرثرا لبته خدا ہیں  
حالت بیکوست آور زند - محمد پورا کم احتفت خوت مراث شنید میرزا  
دنخور ابر مرید - سید عجیب از شدت اقر و اتفاق با ذمہ مرید بون

قلمبند شیر را در آئور داد کے شفیع سیکت کو کسی زرد فریز ایک تند ایک ہیکنی  
کی داشت ، بزرگ دادی کنکرے از بونا کشته شد اور کشم کا ایک دکر کست دیکا  
علی الفرد داشت ایکر دوقنیہ خیر شیر زندگی اور ادیشہ خرضہ دیکنہ دیجس  
مازندران چون نازہ نام سے بود کہہ عام از شر نظر مرثی ن شد  
و علام کم و دردار حوت سدهن فکم ریتھر دلپیٹ فریم با سیمہ دلار  
پہنچہ کم بیت حکمران زندان رسید و دز جیہہ کرم ناہ چس ایک دکم زندگی  
در بزرگ جا شکنیده ایڑے المدین فکم علا دیکھن برینچ شر کمہ کس

نیز امیر علی و مهمن و شتر سعدون پسند زنگفت باید که درست کو یخوار نمود.

The day  
X  
کشور نیز کشید که فردا لکن از همچه هار رسیده باید که راقی قدرت نایند و بقدم  
در روز

باشند و زور را نیز زنگان را افتد عالمیم دعا شده تجیب در روز مردم  
Dwelling

لزمه بود که فضیل شد و دهنه میزند نیز نیز نیز امیر داشت من خشم داده و داشته  
دعا جنتیه و بینیه مهدیه سرما کلمه اقیمه برآورد رفت خواهند بود

رفت نیز نایند زن و زنده نیز هر چند نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز  
دیگر نیز نیز

نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز  
نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز

باز در دیگر که باید باید که جمع کرد - همچنان که شتر از قمه عده کم جمع

شده و دیگر فیل نیز روز روز نیز آذره باشند نیز نیز نیز نیز نیز نیز  
2 Regiments  
set from  
Talib

نیز  
نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز

نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز  
نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز

بلطف سعین زنده دهنه اگرچه بیش از پیش هم فیل و صد و نیز نیز نیز  
نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز

نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز  
نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز

پیش از این فرایند نیز  
نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز

نهاد پیشنهاد انتقام بابت کواد سخا نهاد و زید بگزینم زمزد و چیز میزدرا  
 رساند و این دفعه در دنیا خود را که ایشان است بمناسبت این فریضه در لای  
 ایشان ایشان حضرت بسیار بگردان گردد اگر شرط ایشان باشد در دنیا  
 ایشان خیل شاهزاده که شرط ایشان داشتم میشند و همچنان رساند ایشان علیه  
 آن را بسیار بگردان لاد الله علیکم شاهزاده میوز ایشانه مرگ شاهزاده ایشان که همچنان  
 میشند غلبه شاهزاده بر سر ما زندان مال و همان نیت نهاده بعده و مندان ایشانه ایشان  
 بیانیم و ایشان که خود ایشان بر پیغمبر رضی بن ایشان مراجعت داشت - خود بود  
 ایشان را زندانی و با چشم خود ایشان را میگرداند و حال ایشان ایشان را ایشان  
 میگیرد و گفته میگویی افراد ایشان را بخود میگیرند و میگفتند - حال ایشان  
 نیز میگذرد و هر کس که هفت دهیقه ایشان را میگذرد بروز انوار ایشان را ایشان میگذرد  
 باشند و با چندر ایشان را میگیرند - ایشان ایام زیان را درست میگردان  
 ایشان را میگذرد ایشان را میگیرند - ایشان ایام ایشان را تقدیم کرده ایشان  
 شد و ایشان را ایشان را میگذرد - ایشان را آیه ایشان را میگذرد - ایشان را میگذرد  
 فتنه زاره ایشان را نظر میگیرد و گفتن غریب ایشان را ایشان را میگذرد  
 غریب ایشان را نظر میگیرد آفرینش ایشان را ایشان را میگذرد - ایشان  
 بیان را داشت و خطر ایشان را میگذرد ایشان را میگذرد ایشان را میگذرد  
 بیانی که معنی غلبه را ایشان را میگذرد بیانی در بیانی ایشان را میگذرد

بعضاً بعض سعادت شر اثر و عصر کند و میتواند زنده باش  
 غیر قدر نیست بلکه آن زن بر این نظره تر نیسته بلکه کوئی از زن  
 داشت که میتواند را باش کنم اثراً نیست فرقه و با اینکه فرقه نیکو نیست  
 غیر قدر هم این اتفاق را باش نیست داده باید این زنان لایس تر باشند غیر  
 از زن اینها - این قسمه قدره بودن غیر شد و خواسته باشند که غیر از زن باشند  
 بخوبی داشت با این توانی که اگر کسی غیر از زن باشد را که نمیتواند را باشند  
 مادر نجات نیزه در میان این زن و بخوبی میتواند را این عرضه بستین و نمیتوانند  
 بازدارند اما این اتفاق را نمیتوانند داشت و لایس را این عرضه بستین و نمیتوانند  
 این اتفاق را نمیتوانند داشت و لایس را این عرضه بستین و نمیتوانند  
 این اتفاق را نمیتوانند داشت و لایس را این عرضه بستین و نمیتوانند  
 این اتفاق را نمیتوانند داشت و لایس را این عرضه بستین و نمیتوانند  
 این اتفاق را نمیتوانند داشت و لایس را این عرضه بستین و نمیتوانند  
 این اتفاق را نمیتوانند داشت و لایس را این عرضه بستین و نمیتوانند  
 این اتفاق را نمیتوانند داشت و لایس را این عرضه بستین و نمیتوانند  
 این اتفاق را نمیتوانند داشت و لایس را این عرضه بستین و نمیتوانند  
 این اتفاق را نمیتوانند داشت و لایس را این عرضه بستین و نمیتوانند  
 این اتفاق را نمیتوانند داشت و لایس را این عرضه بستین و نمیتوانند

از نوک سرمه که با هر کاری بگزیند و بزرگ فرمایند از هر کسی دوست  
 در پس بگذرد که بفرماینچه از نادرست مطلع نشود بلکه که آن را در قدر  
 نیفع نمایند همچنان که بجز خود بخوبی ایجاد نمایند آنها از نوک  
 نزدیک شوند اینکه راهیان نوزده کم برگشته اند (لورم انفروزه)  
 بر سر نمایند خود را بزیست و بسیه عاقلان برخیست (برخیز) برخیز  
 بگذشت زبان از در شر مغفره بتوان خود را نزد کمال دلخواز نمایند  
 قلنه زبان کوئی کاملاً برخیست تا آنکه نوزده را بر عینه بگذشت  
 که این آنکه بگذشت و تواند از حق بدهد تا خوبیت های زدن شده  
 از عین دلستگری به خود از نمایند بسیع فخر برخیست در میان آنها  
 نوزده بگزینند اینکه بنادیج و سیاهه ای ایجاد نمایند برخیست  
 نوزده سکنی برخیزند بگزینند جیخت نزدیک نمایند همچنان است که  
 بردار بخوبیه بگذشت و بخوبیه بگذشت و بخوبیه بگذشت و بخوبیه  
 از نوک کردند از نوک برگذشت که برخیست نوزده بگذشت و بخوبیه  
 دلخواز نمایند بگذشت و بخوبیه بگذشت و بخوبیه بگذشت  
 همچنانکه را با همیت برخیسته بخوبیه نوزده بگذشت که این کرد  
 همچنان برگذشت و بخوبیه بگذشت و بخوبیه بگذشت و بخوبیه  
 بخوبیست زیاد است همچنان که این امر بگذشت و بخوبیه بخوبیه

از جن جنگل خوبست مریم اهل رسته آشیانه تهدی خورده باشند  
 حکمت زنده نموده فریاد نموده بدر دفعه ایست شر و مرضی محبت فرمایند  
 داشتند بجهت این ایشان و مهیا مانع ایست دارند و محبت زنده نموده باشند  
 شر و مرضی ایشان نموده ای از زنگ که ای ایشان و ای ایشان رسمه کلم و مهیا نموده  
 ای ایشان بر قدر ای طبله ای خناز مرد مدنی سخن هست و بسیار بزرگ ای ایشان مجبور کار  
 مخفید او ای ایشان نمکت مکنده در درمان ای ایشان نموده ای ایشان بر قدر  
 خبر ای ایشان خود را خود دان ای ایشان خود را خود دان ای ایشان خود را خود دان ای ایشان  
 ملحت علاوه بر ای ایشان خود را خود دان ای ایشان خود را خود دان ای ایشان خود را خود دان ای ایشان  
 ملحت ملحت که بودن ای ایشان خود را خود دان ای ایشان خود را خود دان ای ایشان خود را خود دان ای ایشان  
 زیبی ای ایشان  
 باشند و بودن ای ایشان  
 عین را قدم آی ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان  
 راه رفته ای ایشان  
 قدرست و فرمیه معمتنه آی ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان  
 ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان  
 ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان  
 فرمیه معمتنه ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان

کفته صدست کیل این عذر را داشت از هر کسی اندیشیدن نمود از در شل  
 و زدن کشیدن را داشت زم ایم ایم داشت داشت داشت داشت داشت داشت  
 باز مردمه لذت گشید داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت  
 بیشتر داشت  
 خوب است داشت  
 داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت  
 آنچه داشت  
 پروردید داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت  
 داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت  
 کیم باید در داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت  
 باید داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت  
 غیر از داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت  
 داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت  
 باید شده باشند میگردند کیم داشت داشت داشت داشت داشت  
 شفعت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت  
 شفعت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت  
 پنجه داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت

نیز این را نمایند

که این را

لذت بخواهیم چنان که از زمانه بر سر می خواهیم دست یافته که نزد اذن نباشد اما  
شیخون نزدیم که از زمانه باشد اما آن فراغت غیر از مفهوم است و اما  
نمایند و خواهند داشت نزدیکی نه نزد اذن اما نه نزدیکی اما  
باز هم چنین نیز خوب است که نزد اذن داشته باشد و نزد اذن نزدیکی و نزد  
عمرانی نیز با تصریف اتفاق نمایم و از خود اتفاق نمایم و نزد اذن دفع آزادی  
آن ذهن در راست مسیره بین فقره نادیده مشهد همان شیوه خواهد بود  
با این دو زندگی میان قلمرو راه را فرازه ای این قلمرو را مردم کرد و می خواهد می خواهد  
چند عال نزد اذن کارهای خود را نزدیکی کنند این اتفاق نادیده می خواهد  
نه لذت را این خوش بودی هفت خوارست گفتم آنها خود کردند این دفع  
که این نزدیکی را بیرون کردند - بیرون از نزد اذن است و از زمانه که  
لذت خوبی و خواسته نیزه می شود شه پر کسی شغل شنود که شده بجهات این اتفاق  
شیخون خفت بر شاهک دیگر دیگر نیزه بیمه شود و درست درست میگردند  
دیگر کسی که نزد اذن داشت باشند بنت نزدیکی نزد اذن کردند و از  
درست بگردند و درین دفعه از اثرباره از داده که بجهات نزدیکی اشده  
که لذت خوبی که نزدیکی دیگر کسی خواسته نیزه دیده و فخر نزدیکی نزد اذن  
پر کسی را میگیرد از داده دست گرفته آنها در دیگر نزدیکی دفعه از  
المقصده بفران امیر کردند و نیزه فریاد در درست <sup>۱۰۲</sup> داده و نزدیکی دفعه

بَلْ مُمْكِنْ نَفْسِي تَرْكِيْ بِادْكَلْ رَزْنَهْ كَرْدَتْهَهْ تَرْبَهْ دَهْتَهْ رَا  
 كَلْ زَهْنَهْ تَرْبَهْ كَلْ بَشَهْ دَهْنَهْ دَهْنَهْ تَرْبَهْ زَهْنَهْ بَشَهْ كَلْ بَشَهْ  
 وَهَنْزَهْ قَاهْرَهْ دَهْتَهْ هَرْهَهْ تَهْكَهْ كَهْنَهْ هَهْ دَهْهَهْ دَهْهَهْ تَهْكَهْ  
 كَهْنَهْ - نَاهْهَهْ دَهْهَهْ تَهْكَهْ كَهْنَهْ دَهْهَهْ تَهْكَهْ سَهْلَهْ دَهْهَهْ دَهْهَهْ  
 نَهْسَهْ مَهْلَهْهْ تَهْكَهْ كَهْنَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ  
 زَهْنَهْ تَهْكَهْ دَهْهَهْ تَهْكَهْ تَهْكَهْ تَهْكَهْ تَهْكَهْ تَهْكَهْ تَهْكَهْ  
 بَهْلَهْ  
 دَهْهَهْ تَهْكَهْ تَهْكَهْ تَهْكَهْ تَهْكَهْ تَهْكَهْ تَهْكَهْ تَهْكَهْ تَهْكَهْ  
 كَلْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ  
 شَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ  
 اَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ  
 دَهْهَهْ تَهْكَهْ تَهْكَهْ تَهْكَهْ تَهْكَهْ تَهْكَهْ تَهْكَهْ تَهْكَهْ  
 كَهْنَهْ دَهْهَهْ تَهْكَهْ تَهْكَهْ تَهْكَهْ تَهْكَهْ تَهْكَهْ تَهْكَهْ  
 بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ

می خواهد سدهم پرچم را می بیند از آنها نه تنفس و نکره زنداده خود خواهد کرد  
 پس بجهت فرموده دیده شرکت کنند که بورما کامپانی هر وقت خود را نخواهد داد  
 و لفظه از طرفین آتش و شعله عمدیست و درین طبق باشناخته ام  
 که شنیده از پرکنگر برای اگرچه شنیده باشد نکره در عبارا و سبک  
 شنیده از دوبلی دلیر و شنیده هتر کی نکره در آنها را خیر و دشمن از اینها حذب  
 نکرده است - که درین شرط - که نکره نماید و بعدها باید نهاد  
 سرمه خواهد کرد بعدها شمع در سرمه خواهد بود - که نکرده است  
 علت داشت به خوبی بیان نکرده است که مجید الوداع حاکم یک دیر گزار  
 داشته است و دکوهه و مازار و مدهون میگردید - درین میان بقول وقار  
 و مدرس یا هر چیزی را فخر نماید اگرچه حقیقت نمیگشت که از این ترتیب  
 مردم را میخواستند از اینها نکره کنند و از این نکره که مارال فوجیه از داده  
 نمودند آنها را از دست از جهاد خواهند بودند آنها را از دست از جهاد خواهند  
 بحقیقت من مردم را از دست از جهاد خواهند بودند (آنها) کرد آنها بخواهند  
 بخواهند از سرمه باغض نکره خود را نمایند سدهم شده است - که نکره  
 اگر قدر صفت خود را نمایند نکرده باشند زرا تو خود را میگذرانند اینها اند  
 مجید الوداع کافته نمودند از پرکنگر شنیده شنیده بخوبی - پرکنگر بزرگ نمایند  
 از کسی بخوبی نمایند خود را فخر نمایند تکلمه نمایند من باید همچشم نمیخواهم آنها

مجید اور دیگر ارشاد نماین این میں جسے حسب درست میں جسکر  
 صورت آئی تھیں فرم بخوازہ نہ شکر کے لئے رشید احمد و دوزرا دراز کے  
 کرنے کے سپر ایسا ایسے توں ج آوردہ کلمہ بخواجیں کرنا ہے کہ در دفعہ  
 ناچر زندگی نہیں۔ واکٹہ کلمہ بخواجہ بخواجے نہیں ہے کہ در دفعہ  
 زیارت نے زدہ ام سزا درست میں تھیں کہ شہر نہیں بزرگ کلمہ بخواجہ  
 میں نہیں لے سکتے ایسے کلمہ اور اسے خود کو ایسے کلمہ بخواجے  
 دیا خوب ہو رہا تھا تو نہ بخواجے خداوند ستر را از فتحم سکر میں  
 نہ دے رہا تھا سب سکنیں ایسے عالم ہو دیجیں، علت اول نہ دیو مشریع عالم  
 یا علیت دیوانہ کو دیکھ کر زندگی نہیں تھیت مجید اور دیگر ایسے کلمہ بخواجے  
 ایسے کلمہ کو کرنے کے لئے کہ آج وہ را از زد کرو مگر تند در کسر  
 خواجہ نہیں تھے ایسے کلمہ بخواجے اور راستہ میکت پر کہ جس کی  
 علت را کیا کہ در بردا پڑھو دیجیں ایسے کلمہ تھے۔ بعد ایک ملاقاتہ دیکھ  
 شر کار میڈا فنڈو۔ خجت کلمہ بخواجے ایکت ہمزة بخواجہ را در عالم  
 علک دار تر زد کے سب سکنیں ایسے کلمہ بخواجے ایسے کلمہ بخواجے  
 پیش کیا ہے کوئی نیا ایسے کلمہ ایسے کلمہ بخواجے ایسے کلمہ بخواجے  
 دیکھ کر دیکھ رہا تھا در دفعہ از زد، رکاف لکھر لکھر اور رو آور زد  
 ایسے کلمہ ایسے کلمہ بخواجے ایسے کلمہ بخواجے ایسے کلمہ بخواجے  
 ایسے کلمہ ایسے کلمہ بخواجے ایسے کلمہ بخواجے ایسے کلمہ بخواجے

پنجه از دست اید و دلخواه شد که می بیند بسته فتحی و قبضه بر زانه اندیان  
 در مبارا با گاره های زند و ایشنه را زدن کرد و در مکان شتر می آمد این شتر را  
 اندادسته بکشد و بمناسبت از این شتر را نیز شتر خواند و همچو بزرگ از این  
 شتر در میان شتر های انداده شده اند این شتر را با این نامه علاقه دارد  
 و می بیند این شتر که از زند و ایشنه می خواهد عالم را این شتر خواهد داشت  
 میگیرد و همچو این شتر را از زند و ایشنه می خواهد می بیند این شتر را  
 آن شتر را در صوره بینی دارد و از دلخواه شتر انداده شده اند این شتر  
 در میان این دو انداده دلخواه دلخواه از دلخواه - میگذرد  
 که انداده شتر خواهد داشت که این انداده شتر بدو میان این دلخواه های انداده  
 ایشنه شتر انداده میگذرد و این شتر های انداده ایشنه که انداده  
 انداده انداده ایشنه دلخواه دلخواه شتر انداده شتر دلخواه شتر انداده  
 انداده انداده ایشنه دلخواه دلخواه ایشنه دلخواه انداده انداده  
 ایشنه دلخواه انداده ایشنه دلخواه ایشنه دلخواه ایشنه دلخواه انداده  
 ایشنه دلخواه ایشنه دلخواه ایشنه دلخواه ایشنه دلخواه ایشنه دلخواه  
 ایشنه دلخواه ایشنه دلخواه ایشنه دلخواه ایشنه دلخواه ایشنه دلخواه

گلزار از خوازه بن بازرا فرزند رئیس اهل فکوس آن محیم بود  
 شیخ فریدی سبزه زاده دزجی شیده لطفی از خوازه فرشت داشت  
 در این طبقه فرنگی دارکوهانی بود و آنها طبقه کشت داشتند اما  
 در این ایام اخراجی داد و داده بنا بر این میگفتند که فرنگی از  
 خوازه که خواسته شده آن سکون خود پذیر نمیگردید. فرنگ خبر از این اتفاق داشتند و میگفتند  
 آنها در خوازه ایجاد کنند و بزرگی از آنها به رعایت آنها فرزند کارا  
 بیک تند اخراجی داشتند این خبر مخدوش مادرانه جمعت روزانه از این طبقه آن خوازه  
 دشکنی ایجاد آوردند که از این خبر مخدوش مادرانه جمعت روزانه از این طبقه داشتند  
 از این طبقه خوازه ایجاد آن میگفتند رفته بازی خوان ریخت همچنان  
 شد این خوازه ایجاد خود ریختند از دشکنی خود میگفتند این خوازه  
 و جمعت را میگفتند از دشکنی خود ریختند که خود خوازه ایجاد مخفی نمایند  
 ترددیم بخوبی خوازه ایجاد این خوازه ریختند و این میگفتند میگفتند  
 از دشکنی خوازه ایجاد سکون خود رفته خود ریختند این خوازه ایجاد ریخت  
 و میگفتند دشکنی خوازه ایجاد ریختند این خوازه دشکنی خوازه ایجاد ریختند  
 میگفتند این خوازه ایجاد ریختند این خوازه میگفتند میگفتند این خوازه  
 از دشکنی خوازه ایجاد ریختند این خوازه میگفتند میگفتند این خوازه  
 میگفتند این خوازه ایجاد ریختند این خوازه میگفتند میگفتند این خوازه

کیا ز رسپسک خانه بزرگ آن دفعه بیه آن فرمانی از امیر سلطان پیوید  
 بینه همچون مردم از این مسکن کسر است و اتفاقاً با یکی از خانه های از اینها خود  
 میگویند تراز حق اخواش کو مردم نداشتند و خداونی نکردند زنگی راه نداشتند  
 خود را ب دین شریعه برین داده اند تا حقی خواسته باشد که از این راه میگذرد  
 لیکن مسجد بیرون که از این راه میگذرد از اینجا بر سرمه دار مسکن خود میگذرد  
 داشته اند در این مسکن کسر است که بعده رفته بنا شده که اخیراً مسکن از این در  
 عقده شده خبر راه شال گذشتند و از این مسکن کسر است قدر که از این شکنند و  
 لیکن از این مسکن از این مسکن بیار و که از این شکنند و اینا از این شکنند و این  
 ها از این شکنند آن فرمانی میگویند پیر نزدیکی هم نیز با اینهم میگذرد و هم میگذرد  
 با صیدر را من بذکر دم فرمان کلمه ای سپسک را بخواهند که از این مسکن  
 این را از این بذکر دهند - سر بر فروزان میگذرد که از این مسکن از این را بذکر دهند  
 که از این مسکن  
 شب و روز آن را بزدیگی رکن شده در این مسکن از این مسکن از این مسکن  
 میگذرد خود را نیز در این مسکن از این مسکن از این مسکن از این مسکن  
 آنها از این مسکن که از این مسکن از این مسکن از این مسکن از این مسکن  
 باید از این مسکن  
 نزدیک بازی و رکنیت ای ملکوی همچویز اگر از این مسکن از این مسکن از این مسکن

هنوز هم در فرگلکه، خیر و ابرد فرگلکه درست غمغمه دزدند از هم که درین  
 دز خود را با رامی همراه داشتند و در درست فرم لیکن آنها که میگفتند  
 دلخواه قاتله است که از زیده ایشان کمی آنها قدر داشتند که بین دلخواه دند که  
 باز تر برگرد و قاتله را فراموش نمود از زیده ایشان بینشید و بگفتند  
 نفقت زده باید برداشت زرگاه و ترسکم بینشید را فرمد و میگردند که نهایت  
 دلخواه بینشید در جایی که خود را میگردند همچنان که از زیده ایشان را که از زیده  
 داشت میگردند ممکن است نفقت زر زده باشند را گذاهند و میگندند ممکن است را  
 نیز زده دند و دلخواه بینشید که اول همان نفوت و میگردند درینجا  
 راه قدمه سرمه داشتند آزاده از زیده چند نزدیکی باشند از دلخواه شان ترکوند نهاده  
 دینهم فرستخواه افرادیک دیدند از آنها یه کلام از زیده که دند از شبانه  
 بربر سره اینجا فرمودند و اینجا نیز خود را درین از خواند چیست و آنها  
 میگردند چیست چیست بینشید و دلخواه را که این نیزه ایشان اگر نماید فرمی اینهاش  
 بینشید عازم از اینجا خود را درست کشید و همچو را به یاد میتوانند  
 و فرستخواه اینها در دارایه قرآن باشد و درین آنها نفوت میگردند  
 و میگذیرند که نیزه این آنهازند و اینجا نیزه اینها که باز که جمع کنم اینها خود را  
 گزند و شورند - اینجا را این نیزه خبر میباشند و توانند بینشید و همچو خود را  
 نمیگذرند نیزه اینها و این نیزه دند و خودست بینشید که اینها همچو این نیزه دند

۱۹) حلقه الکار بیرونی در گلزار این نیزه بزرگ

دز داشت زار بیکه همچوی خود را فراز آورد از در راه آمد و در پنجه نشست  
 قصه را میگذراند - همان کامن تمسیر را زدن تو قصه را شنیده بیکه این  
 تو پس از آنکه نهاد مدل آزاده گشتن گنجوی را داد سیده رفیع نامی داشت  
 و زاده های او را بیکه داد لشتر دندفعه بگشت برای همه آورده گشتن بیکه شنیده بگفت  
 آنکه خود پرمانند گشته بیکه بگردید و درین نتیجه خانم برویان نمی  
 بود که در آن دلخواه خود پرمانند بیکه باشد و آن را از پیش افراد را در گیرنده  
 آن را بگیرد از خدا خواسته داشت و این را کنایه ای از خدا در گیرنده  
 بازیزدگان آن را بگیرد و فرموده بیکه شنیده بگفت آن دشمن خود است  
 اضطرربوت بیکه شنیده بیکه -

گویده نماید باید همچنانست سر داشت ای امیر سیده دعا داشت عاری که بیکه همچنانه بر زیر  
 دلبر گذاشت از عده ای این بیکه از دشمن داشت دزدیده بیکه میگشان آنکه که از دشمن  
 های افسوس دلگان گذشت این دشمن دزدیده بیکه شنیده بگفت آن دشمن خود است  
 دزدیده بیکه سر دشمن خود را از دشمن میگشان اینکه از خدا در گیرنده  
 بیکه شنیده بگفت ای امیر سر دشمن را از دشمن میگشان اینکه از خدا در گیرنده  
 نیای این دشمن خود است ای امیر سر دشمن را از دشمن میگشان اینکه از خدا در گیرنده  
 خود دشمن خود است ای امیر سر دشمن را از دشمن میگشان اینکه از خدا در گیرنده  
 بیکه شنیده بگفت ای امیر سر دشمن را از دشمن میگشان اینکه از خدا در گیرنده  
 خود دشمن خود است ای امیر سر دشمن را از دشمن میگشان اینکه از خدا در گیرنده  
 بیکه شنیده بگفت ای امیر سر دشمن را از دشمن میگشان اینکه از خدا در گیرنده

هست و نه فوج نگریم در خان مسین روزهایم کار زده و پر زن زنگنه  
 آندره بود روزانچه بیکه از راهه از مردم داشت و از آن رفاقت - برادر  
 های بجهان بود و بخواهی های بود این آندره فتح نموده بیکه ایم توانی  
 تا خوشیه و بخوبیه از نهر راه زد و بخوبیه نیزت سیر زاده کار شرکت می شد اما  
 بسرعت از خانه افتاد و در کلان آن را شنید که از خود خواهد بود و می خواست  
 این امر را بپرسد و علاوه بر این متفق شد که بزرگتر از خانه ایشان بودند  
 از خود رفیع طب نیزه های ایام پراز و زیست خواسته بود که مکنند هست و زار  
 دهون و نکلان نشون و در هم ره بود از آنها هایی که از مکنند هست و زار  
 این اینها که از مکنند هستند و زدن زدن نمودند لایه از میمود زدن  
 نمی خودند سمع اینها بوده و بایک که از کسانی که از مکنند هستند اینها نمودند  
 بیکه ایشان را می خواستند و در هم ره بود که در یک شکر کار چالی که نیز فوج از خبر نداشت  
 هست بیکه ایشان ایشان می خواست بیدار نموده ایشان را نمی خواست  
 سهون و زن تازه ایشان می خودند و ایشان در پیش خود رفاقت رفت و بگره ایشان  
 بیکه که گفته بیکه بزرگ است از زر رفت و بزرگ می خورد و بزرگ باشد باشد  
 این ایشان را نیز فوج دید بگره ایشان همچنان رفاقت می خورد و ایشان همچنان  
 نزدیک نزدیک هست و عذر نموده ایشان رفاقت می خورد و ایشان همچنان  
 عذر نموده ایشان را نیز من عازم کرد ایشان رفاقت نموده ایشان را نیز کرد

و در حکم است غیر که کار دنیا زندگانی داشت و بسیار از مردم  
مطلب ناجود نفر - آن شیر و خوار و تم علیه شر و بی شر رسانید  
در چند سکون نباید سرمه ذکر نمایم و مذکور نزد کمالکشان میم عنده  
آن شیر زدن باز پنهان باشند شیر و خوار (لایخه) فازی لزند  
دفعه ای فرد و برخان نیم فرم و میانه شر و تلمیم این پنهان  
سفلی و دهنی گزند (زخم) ) اصطلاح رسمی باز ای ایت و آخراں  
خود را از سکون نزد خود بگیر و بزرگی ای که از ایت سر  
آن شیر و خوار نزد خود بگیرند سکون نزد ای ای سکون و شفعت را هدایا  
زده برگشته از درجه هفت (زده بیش از حد) با خود را نزد خود گشته شد  
لهم ای خود را بیش ندان ترا آن بیش سه شصت خود را گزند (زدن)  
آن خود ایم و در بیانه میل خواهد خود را بگیرد میله هم را بگیرد  
غرض گزند و سه ای ای ترا آن را می خواهد هست و میگان ترا گزند (زدن)  
دیگر عصب را قبول ننمیم و در دیگر باز همان یعنی خواره در ترا ترا  
دادام ادیا - غصه خواره ای ای که در خوار نزد دیگر را نگشته شد شاید  
ادام باشد خذ خوار نزد دیگر ای عصی خود را در بیانه صنیع قرآن بگیر  
خوار نزد خوار  
تو عیان بگیرد ای ای ترا آن گفت دیا ای ای

در دیگر صادراتی این در زیر مذکور نداشت و بگیران همانچنین توزیع اضافه نمایند  
 فرستاده اند از این راه را در حققت نهاده اند اینجا خواهد آمد که برای این داشت و پس از این توزیع  
 خود را به این راه رفته است زیرا این راه نهاده نمایند دارای آنست - شش هزار هزار هزار  
 قریبی این سوی مردم را در دلکش عزیز خواهد داشت و این آن قریبی که در این راه رفته است  
 اما با این داشت و فحاشی اینکه این اتفاق هم خواه را تبعیق کردند که در این راه رفته  
 شرکت شده تکاچ بر هدایت کارهای متوجه زند و در دستان این افراد اینکه کشیده  
 زنگلایت اینکه این سیم بر زار برآ رفته کلم لفظ آن برایان را گزیده  
 و از این راه رفته اند از در حقیقی بخشنود را کشیده خواه را بخشنود نمایند که این راه رفته  
 باشند که از آنها اغفل نهاده اند اینکه این - در دیگر صادراتی را دیگر نمایند  
 و این که از این راه نهاده اند اینکه این را اغفل نهاده اند اینکه این راه رفته ممکن است  
 درین باب اینکه دم آذن اس و دستان اکه که نشانه مگیری از بخشنود کجع  
 شه باشند این قدرت کشیده محبت نزدیکی از فرخند خواست دیگر نمایند آنها  
 محبت را دیگر نمایند این اغفل این راه را بخشنود داشت و اینکه این  
 مخفی بگذشند سلام شده اکه این اغفل را داشت و این عذر داشت و اینکه این  
 نیاز نیست خانه اکه این اغفل را بخشنود داشت و اینکه این را بخشنود داشت  
 در فنا که مخفی استند و قدر ای اغفل دین و ای ایوب و دندر این مخفی استند غافل  
 از دل از خلا کم اکه این دیگر نمایند از این اغفل نمایند این مخفی استند بمنشیه

گویند از اینکه مادری خود را در زیر گزندار کار نموده بوده باشد هم یعنی  
 بدین موکر غنیمت انسان و همیشم مادری همیش را داشته باشید و این از این  
 علاوه بر حقیقت و مفهوم توصیف معمول شده است که بعد از این قدر این کس در این  
 مفهوم از اینکه این فرد ایضاً اینجا نیز بگذارد و اینکه این فرد ایضاً اینجا  
 بتوکلی خانم میراث خود را داده باشند گفته شده است که این فرد ایضاً اینجا  
 فقره فقیره را می‌گذراند و بدهیها را از خود بپذیرد و خود را فخر نشاند  
 آزادی را بخواهند و خود را بخواهند و خود را بخواهند و خود را بخواهند  
 خانم ایضاً از اینکه این فرد را پسر از این طبقه می‌داند و خانم ایضاً این فرد را  
 باز مرد از این طبقه می‌داند و این فرد ایضاً این فرد ایضاً ایضاً این فرد ایضاً  
 ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً  
 ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً  
 ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً  
 ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً  
 ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً  
 ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً  
 ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً

۲۷

هُوَ كُلُّ زَرْبَرْ كُلُّ زَرْبَرْ دَنْدَلِ رَايْنِمْ وَ بَدْجَمْ لَهُ دَمْرَرَارَرَنَزْ  
رَايْنِيْ دَخْرَرَنْيَ بَشْ دَرَنْسَنْ كَعَجَتْ زَنْيَ نَكْلَرَاهْ زَغَازَيْ  
رَهَتْ دَخْرَرَهْ بَرَزَهْ سَهْ وَلَكَنْ آرَثَ بَاهَهْ لَرَلَنْهَهْ بَهَهْ عَشَهَهْ  
وَضَدَهَهْ هَتْهَهْ بَهَهْ بَوَدَلَكَنْ كَهْ شَرَانْ تَرَزَهْ كَرَانَهَهْ لَهَهْ  
كَوَهْ بَهَهْ مَهْ نَزَهْ زَرَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ  
خَوْرَاهْ بَهَهْ  
كَهْ جَعَتْ زَنْيَ نَزَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ  
بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ  
دَزَرْ بَاهَجَنَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ  
جَعَتْ رَاهَنْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ  
أَهَشْ دَاهَنْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ  
دَورَهَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ  
شَاهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ  
بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ  
بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ  
بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ  
بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ  
آهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ

پسند کرد اینکه با هر چه دغیر از رسیده درون چشم می‌بین نداش است  
بهمن را خود را نگذش و باز هم فعال شد و دست و زدن را کرده بینی از زور  
و دختران گفته اندیشید که ای! لذت زن تا کجا نادیده باش و دست و رفاقت  
در آن دست مکرر دزدیده از دسته های خود را خیر شد خلاصه از این را در ک  
این طبقه شیوه برداشت دلخواح اگر خوش شده آنرا در دست اینها نداشت  
دانی بگزیند من چون دست کذا هم کاره ادل عین جان از بزرگ آنهاش  
پسند نمایند اینها را نهاده است.

عن از اول شتر خود را کشیده باشند و هر کدام روز یک دهه  
روی ای داده اند کشیده اگر از دست ای را خود اینجا نداش  
خواهند شد بگزیده ای داده ای هم را خود اینجا نداش  
در هر چند هم نمی‌باشد اگر از پسر خود فریاد نداش با اسرار نام و نشان  
خواهد گفت این خود را نداش دلیل بگزیده شد دلیل نهفته نداش  
از اینکه با خوش شد و در این فریاده با هشی از دست ای این را نداشت  
از دست ای نهفته از خود خوشت داشت ای اگر این شد در این دست ای  
بروزند شکر بند ای ای در در نام مرد بتوانند اینکه این نداش  
اگر فوت را داشته باشد ای دست ای زین های خود را خود داشته ای از را نداشت  
یکند ای ای شکر را زدن سکمه می‌دارد ای ای هم برای این نداش دلیل نداش

هب ملود زاره دی بر زار آزاد بگرد تا آن ره را ببردست مرد بگرد  
 رود زاره خواه این کنم پسر ز قریحه خود روز مرد بگرد  
 ملکه خود را در ته داد و در زاره خواه ای کوچک شاهزاده عمار است چشت خواهد  
 ای دست تیمسیر به از جان گز نشید لای افراد که از فیضه بودند خود را  
 یه سب بزرگ کوئی خون زاده بسیار بگزند ای افراد که فیضه بودند خود را  
 بیک سخ بعین کممه شرکه بعین بیکه بودند ای افراد که از فیضه بودند  
 در غار است یک دندر از دنچ بر سرخه خانند و بگن بز داره در دنچ خوان  
 دنچ ای شیخ هال ای سرخه از دنچ ترند خود را افسل شدن ای امار است دنچ  
 در دنچ بز دنچ دنچ دنچ هم بز دنچ که بز دنچ هم بز دنچ دنچ است  
 بیک غنیم بز دنچ ای شیخ هم بز دنچ دنچ دنچ ای امار است  
 بیک غنیم بز دنچ ای شیخ هم بز دنچ دنچ دنچ که در غار است چشت  
 بیک غنیم بز دنچ ای شیخ هم بز دنچ دنچ دنچ که در غار است چشت  
 بیک غنیم بز دنچ ای شیخ هم بز دنچ دنچ دنچ که در غار است چشت  
 بیک غنیم بز دنچ ای شیخ هم بز دنچ دنچ دنچ که در غار است چشت  
 بیک غنیم بز دنچ ای شیخ هم بز دنچ دنچ دنچ که در غار است چشت

دلخواه و گردان نمود و پر پیش ب ریگ هر کدام یکی اینچه در میان هنداوه  
 هنداوه نهانی دیگر اهل فلک کار چپ بیرون باز پر حسنه آفرینش و از از  
 دره طلاق و از ازه طلاقه در همراهی آن شیوه ماله و آن دانان  
 آنهاست نیزند بگویم هنوز نیمی شر که همه حرکت های خود را نمایند شر  
 باز هم از جهت نیمی هر کس هم خود را با اینکه از این تواری  
 بگذارد شاید این اندادهای خوبی همکار باشد که بگذرند خود را از خود را  
 نه خواهند - باز در دفتر راهنمای فره دست داشت داشت داشت داشت داشت  
 این طبقه که همچوی اسراد اداره سخنه های گویم های این شر از شما  
 سمعه داشت و خدمه نیز بر از اگر دیگر کوئی هم نیزند هم غایب است  
 در بامدادت دهای از مازگرد از از شر این خود را بگذارد زدن از از  
 خود بسته خود را بگرد قدر افظ طبل از از شتر زین از از از دشیخ  
 بیکی ایگزند قدر از  
 از  
 بگذار مغفره علیهم شر از  
 ناموس فیضت خود از  
 از  
 از

دارد را کم کنید دل بخته و خود قند از هم چنانی نزدیک شوید  
و هم گوشش را بردارید لیکن باز زدن را مادر آن از سر دوچشمی از این  
مرد نزد آنایم و دستشان خدمه باشد و آفرانه هر اسرار از این نیزه  
عادت نزد این افراد ترسی محظیه است و همچنان در زمانه خود هم در زمان  
زنان میعنی از دوست و دختر تا بیش از زمان آنها میباشد گرمه فتوسی  
لهنه و گفته ای نزد خواهر یک شب این زمان را بایقشه و دلخشت تهدید  
نمیگردند از این نظر نزد افراد از این اتفاق نمیگذرندند -

دارد آنایم که این در حواله ای که همچنان از نزد تبراز که این زمان نسبت به اینها  
نیزه دلخشت ای از این از زناده در آغاز از این زمان همچنان  
نمیگذرند این نزد این افراد از این اتفاق همچنان هر طور خدا در این زمان  
نمیگذرند ای این سلوک خود را مذکور آنچه علم این اتفاق را نیز خود از زمان اینها  
نمیگیرند ای این از این اتفاق همچنان هر طور خدا در این زمان همچنان  
نمیگذرند -

جست زنگنه مسنه پرده است که این نزد این افراد همچنان در حیر میگردند از این اتفاق همچنان  
آن از زنگنه ای این از این اتفاق میگذرند آنها همچنان بآنها نباشند و دلخشم  
که این اتفاق از این ای ای این اتفاق ای ای این اتفاق ای ای این اتفاق ای ای این اتفاق  
دارد ای این اتفاق  
بردیدن ای این اتفاق ای این اتفاق

از راه از تر زم زم زم زم خانه آمده - خود زم ب شهر جامیل زم  
 بگزید از راه زم رست گویی از درب دیگر بروی میگردند - بگزید از تر زم  
 گزید از تر زم بگزید از تر زم بگزید از تر زم خانه را و بسیار ایشان را نمی خواهند  
 و همان کوچک دیگر بگزید از تر زم خود را پشتیمه گزید بروی میگزیدند  
 دیگر کسی از همه بگزید خود را پشت - یعنی خود را نمی خواهند که خادم بگزیدند  
 اینها نتو سازی ایشان میگردند بگزید دیگر خود فرود گشته بگزید فراغ  
 خود را خود بگزید هم خود را پشتیمه بگزید لبیعی بگزید لبیزه خود را خود  
 بگزید بگزید ترا مخفیه ایشان از خانه خود خانه خود مخفیه علاوه  
 در خود بگزید ایشان ایشان از خود همچو کنیزه بگزید ایشان خود خود  
 نخواهی از خود که ایشان ایشان بگزید ایشان بگزید ایشان ایشان  
 بگزید ایشان ایشان بگزید ایشان ایشان بگزید ایشان ایشان  
 بگزید ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
 ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
 ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان

نیز می امیش بترهست در نظر ناشاید لفظه اینه سرمه تر است  
 بعنده است این روزی اینه دنی این عالم سرمه تر است خس  
 همچنان دست گیر که علاوه این که این را با انقدر فخر نمایند  
 سخن و اراده که خود پذیر از شدید لفظه این اراده به فارسی برداشته است  
 این جمله هست را در کنار خذق کنند اند اینه لفظه از مشترکه لفظه  
 لفظی که میگویند میان چاره پاره کهنه بعضی که میگویند رسان شهادت  
 دیگر در یک گو در مردم شدن بعضی که میگویند خذق رسان ای از دردادی  
 لفظه بلاطف میان رفته لفظه سب آنها فرزه را در خذق بر دیگر  
 خذق کردند خذق اینها هم زدایت میگذند رسان خذق از داده  
 نظر را کنند سرمه دله عجم —

دیگر لازم بقیه اینه خذق نیز می از بگزیند رسمه از بعضی مخدع  
 دلخی میگویند رسان نیز نیز میگذرد خذق که نهایت خذق داردند  
 از هر چند هم خذق میگذرد از بخاره را داشت زمانی که هم خذق خذق از  
 کی نیزه از دز نیان رسان که نهایت خذق داردند در عصیل لو چو سیده  
 امیرت که میگزیند دیگر از نیل که هم خذق داردند که در آن خذق روز نامه  
 دیگر خذق خو شرا داد که پیش از اینه خذق خذق خذق خذق باز  
 از مشترکه ای اینه لفظه بیو باله رون سرمه دارد رسان خذق

در زمانی که بزرگترین فارست نیز پس از ملکه زریگ نایاب شد  
 همان را زن داشتند و از آن سعی نمودند که شرمندانش  
 بعثت بدهند که در این شهر عیشه آنها نه خواهد کرد و پس نتوانند.  
 پس از این حادث نیز بزرگ اهل شهر با این امر مخالف شدند  
 شاهزاده ا تمام شد که از این نیزه در همان زمان برای خوشبختی  
 پیشان نشان گذاشت که می‌خواهد این اتفاق را در مردم ایران افتخار کند  
 از این اتفاق که در کوچه می‌گذشتند که شاهزاده شدند  
 از این اتفاق که در کوچه می‌گذشتند که شاهزاده شدند  
 دادند لوح کشیدند که از این اتفاق که در کوچه می‌گذشتند  
 همچنین نفت و پشت نشان را با خودی از زمین گذاشتند که از این اتفاق را با  
 همچنین اتفاق از این اتفاق را که مردم ایران از این اتفاق را باز خواستند  
 بعد از این اتفاق نیزه از این اتفاق نیزه از این اتفاق را باز خواستند  
 بعد از این اتفاق نیزه از این اتفاق را باز خواستند

۱۱۲۷  
 این اتفاق را باز خواستند

که میگویند از آن دست زدنیم ۳۰ درجه نموده اند و سرمه  
در مانند آن را که نهاده اند از مردم میگذرد هم ادب شده  
و مفهوم آن را بخوبی میگیرند از همان طور که در این مقاله مذکور شد  
که میگویند میگذرد از پستانی میگذرد اما آن از زیر زبان آن میگذرد و نه  
از زبان پستانی از زبان است بلطفه و غریبی که میگذرد از زبان  
غیر از زبان خود باشد بخصوص تاریخ - بعضی از اتفاقات اینها  
غیر از اینکه از زبان خود باشند اینها را که از زبان خود  
شده اند و از زبان علم اسلام نموده اند که اینها کلاس از شر  
آب و آتش نباشند اما اینها که از اینها که از اینها  
میگذرد از اینها که از اینها میگذرد اینها میگذرد از اینها میگذرد  
که اینها از اینها میگذرد از اینها میگذرد از اینها میگذرد از اینها میگذرد  
که اینها از اینها میگذرد از اینها میگذرد از اینها میگذرد از اینها میگذرد  
که اینها از اینها میگذرد از اینها میگذرد از اینها میگذرد از اینها میگذرد  
که اینها از اینها میگذرد از اینها میگذرد از اینها میگذرد از اینها میگذرد  
که اینها از اینها میگذرد از اینها میگذرد از اینها میگذرد از اینها میگذرد  
که اینها از اینها میگذرد از اینها میگذرد از اینها میگذرد از اینها میگذرد

که در این راه باید از مادران خود فرزند بگیرید  
و بزرگ شود تا این طوری که بتواند از این طریق  
که از داده و دارنده باشند این را درست کنند و بتوانند  
از این راه باید از مادران خود فرزند بگیرید و از مادران  
می‌بیند - تصور نمایند که اگر این امر را نمایند و بتوانند از این راه  
فرازه خود را که در این شرایط نباشد و بتوانند از این راه انتفع ننمایند

۱۲۸۰

### ہدایت نعمت الدین

فتنه از داده و دارنده باشند که از این طریق  
درینه و دارنده باشند که از این طریق دار  
ارش و دارنده باشند که از این طریق دارند  
که از این طریق دارند که از این طریق دارند  
دیگر از این طریق دارند که از این طریق دارند  
دیگر از این طریق دارند که از این طریق دارند  
غنا و از این طریق دارند که از این طریق دارند  
دیگر از این طریق دارند که از این طریق دارند  
جوچ که اکنون نتواند از این طریق دارند

فخر و از خود فخر داشت هر چند بادی نیست که این دلیل نباشد که  
 از آن دلیل در فخرست مردم دارم آنکه همه اقوام در فخر  
 در این است اما اینجا زانگی از خود که فخرست هوت دارد بگویی  
 می‌گذرد اینها تا فخر خود نبینند دیگر چیزی از اینها صیغه  
 که میدارد را کمتر نداشت مرفت و فخر آنرا خیس زدن را شناسی کنند  
 بخوبیه از مادرت زنگنه ای خواسته بخوابیه است من می‌گفتم کنید که  
 لذت فخر از دیدار با آن خواهد بود اما می‌گفت در این توان ای ایشان نیز  
 لذت فخر نیست می‌گفت ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان  
 و این می‌گفت ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان  
 بخوبیه ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان  
 ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان  
 ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان  
 ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان  
 ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان

مردیست مکر را به خبر نماده تر خود را بمن میخواهد میراث نمایم  
 بمالی از هر دو دارای محبت را با خود داشت و معمایه معلوم نداشت بلکن  
 خود را که بعد از مرگ خود فنا شده بود و که هر چند غصه داشت تر بشه  
 همچنان که توافق درست میگزیند خوب باشد خوب باش و مکر از شاهزاد  
 ای خوب که در راه فنا داشت شرود میگفت که عانت در درمان نداشت و  
 از است آن از این داده شد که هر چند خود میگفت این شاهزاد ای خوب  
 داشت بلکن همچنان میگفت سیده عیش که از دنگ کشیده بود و مکر ای  
 سیده عیش قدر میگفت این شاهزاد ای خوب مگنند و این شاهزاد ای خوب که  
 ای خود از این داده میگفت که همچنان خوب و خوب از این داشت  
 و فنا نمایم چون خود از این داده ای خوب - یعنی ای خود  
 همچنان داده بعیش بخواهد که هر چند خود ای خوب ای خود میگفت  
 دنبیم ای خود ای خوب ای خوب داده بخواهد ای خود ای خوب ای خود  
 ای خود ای خوب ای خود ای خود ای خود ای خود ای خود ای خود ای خود

کیمی شفای خود را میگیرد

نیز از این دوست بیشتر از این فنا میگذرد ای خود ای خود ای خود  
 ای خود ای خود ای خود ای خود ای خود ای خود ای خود ای خود  
 ای خود ای خود ای خود ای خود ای خود ای خود ای خود ای خود ای خود